

The Impact of World War II on Political Development in Iran and Turkey

Mohammad Amozadeh¹, Siamak Bahrami², Shahram Fattahi³

¹ PhD student, Department of political science, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran. amo.mohammad.248@gmail.com

² Assistant Professor, Department of Political Science, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran (**Corresponding author**). sbahrami59@gmail.com

³ Assistant Professor, Department of Political Science, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran. fattahi1352@gmail.com

Abstract

The aim of this study is to analyze the impact of World War II on political development in Iran and Turkey. The research method is descriptive-analytical, and the findings indicate that, despite the numerous similarities in the political modernization processes of Iran and Turkey following World War I, it was expected that the political modernization paths of the two countries would proceed similarly, leading to comparable outcomes. After World War I, an authoritarian regime emerged in Iran, while a republican regime was established in Turkey. Although Western-style modernization in various fields was carried out similarly in both countries, after World War II, democracy in Turkey evolved, while authoritarianism persisted in Iran. World War II led to the occupation of Iran, the loss of its independence and national sovereignty, insecurity, chaos, and subsequent efforts to divide the country. This war halted the modernization process in Iran and intensified security concerns, even after the war ended. In contrast, Turkey was spared the disastrous consequences of World War II and, guided by aspirations such as Westernization and membership in the European Union, gradually achieved greater political development. Overall, World War II caused Iran to focus more on security issues while Turkey pursued political development.

Keywords: World War II, Iran, Turkey, Democracy, Political Development.

تأثیر جنگ جهانی دوم بر توسعه سیاسی در ایران و ترکیه

محمد عموزاده^۱، سیامک بهرامی^۲، شهرام فتاحی^۳

^۱ دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.

amo.mohammad.248@gmail.com

^۲ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول).

sbahrami59@gmail.com

^۳ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. fattahi1352@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی تأثیر جنگ جهانی دوم بر توسعه سیاسی در ایران و ترکیه است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که، با توجه به اشتراکات زیادی که بین نوسازی سیاسی در ایران و ترکیه بعد از جنگ جهانی اول وجود داشت، انتظار این بود که مسیر نوسازی سیاسی در دو کشور نیز به صورت مشابه طی شده و به نتایج یکسانی نیز ختم شود. بعد از جنگ جهانی اول در ایران رژیم استبدادی و در ترکیه رژیم جمهوری شکل گرفت. اگرچه نوسازی به سبک غربی در دو کشور در حوزه‌های مختلف به صورت مشابهی انجام شد، ولی بعد از جنگ جهانی دوم روند دموکراسی در ترکیه تکامل پیدا کرد، در حالی که در ایران استبداد تداوم یافت. جنگ جهانی دوم باعث اشغال ایران، از بین رفتن استقلال و حاکمیت ملی، ناامنی و هرج و مرج و سپس تلاش برای تجزیه این کشور شد. این جنگ باعث شد که روند نوسازی در کشور متوقف شده و گرایش به سمت مسائل امنیتی حتی بعد از جنگ تشدید شود. در صورتی که ترکیه از آثار شوم جنگ جهانی دوم در امان ماند و با توجه به آرمان‌هایی مانند غرب‌گرایی و عضویت در اتحادیه اروپا، به تدریج به لحاظ سیاسی توسعه بیشتری پیدا نمود. در مجموع جنگ جهانی دوم باعث تمرکز بیشتر ایران به مسائل امنیتی و گرایش ترکیه به توسعه سیاسی گردید.

کلیدواژه‌ها: جنگ جهانی دوم، ایران، ترکیه، دموکراسی، توسعه سیاسی.

استاد به این مقاله: عموزاده، محمد؛ بهرامی، سیامک؛ فتاحی، شهرام (۱۴۰۳). تأثیر جنگ جهانی دوم بر توسعه سیاسی در ایران و ترکیه.

سیاست‌پژوهی ایرانی، ۱۱(۲)، ص ۶۵-۸۶.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۵؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۲/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۷؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۴/۰۲

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان.



۱. مقدمه

با توجه به اینکه تشابهات فراوانی در روند نوسازی سیاسی در ایران و ترکیه، بویژه در مقطعی که آتاتورک در ترکیه و رضاشاه در ایران زمامدار بوده‌اند، وجود دارد، انتظار این است که دو کشور به لحاظ نوسازی سیاسی و روند صعودی گرایش به سمت دموکراسی نیز مسیری مشابه را طی کنند. رهبران مشابه و سبک و شیوه نوسازی غربی و همچنین شیوه مقتدرانه و نخبه‌گرایانه مدرنیزاسیون، تأکید بر سکولاریزاسیون، علم و آموزش مدرن و مبارزه با مذهب و سنت برای پیوستن به تمدن مدرن و نیز تلاش برای صنعتی شدن، مهم‌ترین وجوه تشابه بین دو کشور به‌شمار می‌آیند. حال آنکه آتاتورک بعد از جنگ جهانی اول با ایجاد سیستم جمهوری و نظام تک‌حزبی که بعد از جنگ جهانی دوم به نظام چندحزبی بدل شد، پایه‌گذار دموکراسی در ترکیه شد، در صورتی که استبداد مطلقه در دوره رضاشاه برقرار گردید. رضاشاه هرچند شروع به نوسازی اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی- نهادی به سبک غربی با الگو برداری از شیوه نوسازی در ترکیه نمود، ولی به توسعه سیاسی توجهی نکرد. رویدادهای بعد شامل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، برکناری رضاشاه، روی کار آمدن محمدرضا شاه، پایان جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نظام دوقطبی، مجاورت با رژیم کمونیستی شوروی سابق، تمایل ایران به توسعه روابط با امریکا و نوسازی وابسته به این کشور، درآمدهای سرشار نفتی و...، نه تنها باعث توسعه سیاسی نشد، بلکه بر میزان کنترل دولت و حاکمیت بر جنبه‌های مختلف حیات سیاسی-اجتماعی ملت افزود. در مقابل، ترکیه در جنگ جهانی دوم اعلام بی‌طرفی کرد و اشغال نشد، ولی شرایط مشابهی به لحاظ مجاورت با نظام کمونیستی شوروی و تمایل به غرب داشت. در این راستا، سوال مطرح این است که چرا نوسازی سیاسی در دو کشور روند متفاوتی طی کرد؟ در این زمینه ترکیه به سمت دموکراسی و ایران به سمت استبداد رفت. صاحب‌نظران دلایل متفاوت و متعددی برای این مسئله مطرح کرده‌اند، ولی متون علمی اندکی در مورد تأثیر جنگ‌های جهانی بر روند نوسازی سیاسی در دو کشور وجود دارد. اگرچه تأثیر جنگ‌های جهانی در ابعاد مختلف بر جوامع و حکومت‌های دو کشور بررسی شده است، ولی در مورد تأثیر این جنگ‌ها بر حیات سیاسی دو کشور، بخصوص از جنبه تطبیقی، تحقیقات جامعی انجام نشده است. هدف پژوهش حاضر بررسی تأثیر جنگ جهانی دوم بر روند نوسازی سیاسی در دو کشور ایران و ترکیه است. فرضیه پژوهش حاضر این است که اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و عدم ورود ترکیه به این جنگ باعث شد که ترکیه نسبت به ایران بسیار کمتر از تأثیرات منفی آن متأثر شده و توانست به روند نوسازی خود با حمایت غرب ادامه دهد. ولی هرج و مرج، ناامنی و از بین رفتن حاکمیت ملی در طول جنگ، همچنین تهدیدهای شوروی سابق بعد از جنگ جهانی دوم در نظام دوقطبی، ایران را بیشتر به سمت مسائل امنیتی و همکاری نظامی با غرب سوق داد.

۲. واقع‌گرایی نوکلاسیک

واقع‌گرایی نوکلاسیک مابین واقع‌گرایی کلاسیک و نواقح‌گرایی قرار گرفته است. مهم‌ترین نظریه‌پرداز کلاسیک‌ها مورگنتا است. به اعتقاد وی سیاست را قوانین عینی که ریشه در طبیعت بشر دارد، هدایت می‌کند. بشر در ذات خود شرور و خودخواه است. نظام بین‌الملل نیز متشکل از کشورهای خودخواه و منفعت‌طلب است که به دنبال منافع خود بوده و روابطشان برحسب قدرت تعریف می‌شود (Beqa, 2017, p. 319). رئالیست‌ها ذات انسان را بد و شرور می‌دانند، بنابراین، خشونت و منازعه در سرشت وی امری طبیعی و غریزی است. رئالیسم سنتی، با تأکید بر افراد، پدیده‌های بین‌المللی را تبیین می‌کند. کلاسیک‌ها رفتار دولت‌ها را دنباله‌رو رفتار افراد در نظر می‌گیرند (Feng & Ruizhuang, 2006, p. 113).

در مقابل، نواقح‌گرایی به سردمداری کنت والتز قرار دارد. والتز معتقد است دولت‌ها خود را ملزم به اجرای دستورات و قواعد سیستم بین‌الملل نمی‌دانند و در این سیستم، قدرت مرکزی برای نظارت بر اجرای احکام صادره وجود ندارد. از این‌رو نظام بین‌الملل آنارشیک است (Waltz, 1979, p. 102). از آنجایی که نظام آنارشیک است، همه کشورها به هم سوءظن دارند، بی‌اعتماد هستند و بنابراین به جای تکیه بر کمک دیگران، برای حفظ بقای خود گرایش به خودیاری دارند. به اعتقاد والتز، دلیل اینکه کشورهای مختلف با وجود تفاوت‌های زیاد، رفتار مشابهی در سیاست خارجی دارند، به تأثیرات ساختاری مربوط است. به باور وی، نمی‌توان این شباهت را براساس ویژگی‌های واحدها توضیح داد، بلکه لازم است به برداشتی سیستمی از سیاست بین‌الملل متکی بود (Wieclawski, 2011, p. 173). در این میان، واقع‌گرایی نوکلاسیک با بهره‌گیری از اصول و فرضیات واقع‌گرایان کلاسیک و نواقح‌گرایان، طرح تبیینی خاص خود را ارائه نموده است.

این نظریه تأثیرگذاری قدرت نسبی دولت در نظام بین‌الملل (به عنوان متغیر مستقل) از طریق ساختار دولت و ادراکات، برداشت‌ها، برآوردها و به طور کلی منافع، هویت‌ها و ترجیحات تصمیم‌گیرندگان از قدرت نسبی دولت (به‌عنوان متغیر میانجی) بر سیاست خارجی و رفتار و راهبرد کشورها در نظام بین‌الملل (به‌عنوان متغیر وابسته) را تحلیل می‌کند (غلام‌نیا و پیرمحمدی، ۱۳۹۹، ص ۱۱۸). در بینش نوکلاسیک‌ها، دولت و جامعه در سیاست خارجی نقش میانجی دارند. بر این اساس، در تحلیل سیاست خارجی خصوصیات داخلی کشورها مانند توانایی سیاستگذاران در استخراج منابع برای تعقیب و تأمین اهداف خارجی باید لحاظ شود (Elman, 2007, p. 16). گزینه‌های سیاست خارجی به وسیله رهبران دولت‌ها ساخته می‌شوند و نوع ارزیابی آنان از تهدید اهمیت دارد. در کنار ساختار رسمی دولت، نباید از نقش نخبگان اجتماعی غافل شد که سهم خاص

خود را از ارزیابی وقایع و تهدید یا فرصت شمردن آنها دارند (Lobell, 2009, p. 56). نوکلاسیک اصلی‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل را نه دولت‌ها، بلکه رهبران دولت‌ها می‌دانند؛ چراکه آنها هستند که در معرض تحولات نظام بین‌الملل قرار دارند. سیاست خارجی دولت‌ها برابندی از برداشت‌های رهبران از موقعیت‌شان در نظام بین‌الملل و ملاحظات داخلی مانند بقای رژیم، خطرات، پادشاه‌ها و باورهای ایدئولوژیک است. شوئلر بر این باور است که تغییر سریع در رفتار سیاست خارجی هر کشوری در پرتوی برداشت‌های رهبران معنا می‌یابد که در مقایسه با تحول در قابلیت‌ها، ممکن است سریع‌تر صورت گیرد (Shweller, 2003, p. 39). با این تفاسیر به منظور بررسی و مقایسه نوسازی در دو کشور ایران و ترکیه، از نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک استفاده می‌شود. به دلیل اینکه عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی در چارچوب ساخت‌های توزیعی قدرت در دو سطح تحلیل، در دو بعد الزامات ساختاری و برداشت‌نخبگان از این الزامات بر فرایند نوسازی در دو کشور تأثیرگذار بوده‌اند، از نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک برای تشریح این موضوع استفاده شده است، زیرا این نظریه هم به الزامات ساختاری نظام بین‌الملل و تأثیرات آن بر رفتار کشورها و هم به پویای داخلی هر کشور توجه دارد. در واقع این نظریه تلفیق‌کننده سطوح خرد و کلان در سیاست خارجی و رفتار کشورها است، زیرا در این نظریه فشارها و محدودیت‌های سیستمیک از طریق متغیرهای سطح واحد میانجی مانند ادراکات و برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت بر رفتار دولت‌ها تأثیرگذار است. بنابراین، با استفاده از نظریه نوکلاسیک‌ها می‌توان به شیوه مناسبی رفتار متفاوت دولت‌های ایران و ترکیه در مقطع زمانی مورد نظر را بررسی کرده و مورد مقایسه قرار داد.

۳. جنگ جهانی دوم و نوسازی سیاسی در ایران

در جنگ جهانی دوم علی‌رغم اعلام بی‌طرفی از سوی دولت ایران، با توجه به اهمیت جایگاه ایران به عنوان امن‌ترین مسیر ارسال تدارکات به روسیه و نیز منبع اصلی تأمین سوخت متفقین، ایران اشغال گردید.

۳-۱. پیامدهای اشغال ایران

در جریان جنگ جهانی دوم حدود چهار میلیون نفر از مردم ایران بر اثر گرسنگی و بیماری جان باختند. در سال ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ میلادی قحطی و شیوع تیفوس در ایران جان افراد زیادی را گرفت. جمعیت ایران در سال ۱۹۴۴ میلادی حدود ۱۲ میلیون نفر بوده که در مقایسه با آمار سال ۱۹۰۰ تغییري نشان نمی‌دهد. همین مسئله نشان می‌دهد که حاصل نیم قرن رشد جمعیت ایران طعمه جنگ و قحطی شده و از بین رفته بود (مجد، ۱۳۹۵، ص ۱۱). آثار شوم جنگ و اشغال کشور در ابتدا با ظهور قحطی، بیماری و نابسامانی اقتصادی چهره خشن خود را به مردم نشان داد. به دلیل جنگ،

روابط بازرگانی با کشورهای اروپایی محدود و مسدود شده و حمل و نقل کالا متوقف شد. در این شرایط کشور برای تهیه مواد ضروری قند، شکر، پارچه، غله، مواد شیمیایی، دارو و لوازم طبی دچار مصیقه شد. از سال ۱۳۲۱، کمبود غله، مشکل نان را در مملکت به حدی اعلامی خود رساند. کلیه وسایل حمل و نقل زمینی و راه آهن در اختیار متفقین قرار گرفتند و از حمل مایحتاج مردم خودداری می‌نمودند. سیاست متفقین آثار مخربی بر اقتصاد ایران گذاشت و سقوط ارزش ریال، فقدان امنیت، نابودی درآمدهای دولت و ورشکستگی اقتصاد کشور و قحطی و بیماری را به همراه آورد (نجفی و فقیه حقانی، ۱۳۸۳، ص ۴۶۱). علاوه بر دخالت دولت‌های بیگانه در امور داخلی کشور و از بین بردن عملی استقلال و حاکمیت کشور، گسترش هرج و مرج، طغیان ایلات و عشایر در سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ از نتایج بلافصل حضور بیگانگان در جنگ جهانی دوم در ایران بود (مجد، ۱۳۹۵، ص ۱۳).

آبراهامیان از فعالیت مجدد نیروهای گریز از مرکز سخن به میان آورده است. به عنوان نمونه جریان بازگشت شیخ جاسب، فرزند شیخ خزئل به ایران در سال ۱۳۲۱ و ادعای استقلال وی در خوزستان و درخواست حمایت از متفقین مطرح شده است. به اظهار آبراهامیان، وضعیت مناطق کردنشین نیز به همین ترتیب بود. همچنین در مورد آذربایجان باید گفت، تهاجم شوروی و سپس فرار مقامات ایرانی، خلاء قدرت در تبریز به وجود آورد. گروهی از برجستگان محلی بلافاصله این خلاء را پر کرده و ادعاهایی در مسیر خودمختاری نمودند (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ص ۲۱۶-۲۱۵). مسئله اساسی این بود که کشوری که در نتیجه اشغال دچار هرج و مرج شده، به هیچ وجه نمی‌توانست امنیت را در کشور برقرار کند. ناامنی و هرج و مرج از نتایج مهم جنگ جهانی دوم در کشور بود.

یکی از پیامدهای بارز این جنگ آن بود که توسعه اقتصادی و صنعتی ایران با چالش عمده‌ای مواجه گردید. بسیاری از نظریه‌پردازان نوسازی معتقدند بین توسعه اقتصادی و سیاسی ارتباط وجود دارد. نظریه مدرنیزاسیون «هم‌افزایی فرضی بین دموکراسی و مدرنیته را اعلام کرده بود» (Gilman, 2007, p. 12). با این توضیحات می‌توان ادعا کرد فرایند توسعه اقتصادی در دوره رضاشاه می‌توانست تا حدودی شرایط توسعه سیاسی و دموکراتیزه شدن کشور را در سال‌های بعد فراهم آورد، ولی با اشغال ایران و تسلط بیگانگان بر کشور، این مسئله منتفی شد. ایران که در دهه ۱۹۳۰ به دلیل رشد تجارت خارجی با کشورهایی مانند آلمان و توسعه صنعتی و اقتصادی در داخل، با سرعتی مناسب در حال توسعه بود، در نتیجه جنگ جهانی دوم با مشکلات زیادی در تجارت خارجی و اقتصاد داخلی مواجه شد. در شرایطی که ایران تحت اشغال بود، کشورهای اشغالگر از تمام منابع و ظرفیت‌های ایران، اعم از منابع اقتصادی و انسانی برای اهداف جنگی خود استفاده کردند که این مسئله منجر به نابودی اقتصاد ایران شد. جنگ جهانی دوم بر اوضاع مرتبط با دولت‌ها و کابینه‌های

مختلف زمان جنگ نیز تأثیر زیادی داشت.

۲-۳. وضعیت کابینه‌ها در جنگ جهانی دوم

در ۱۶ سال دوره سلطنت رضاشاه، قدرت کاملاً در دست‌های وی متمرکز بود، اما در ۱۳ سال بعدی، یعنی از سقوط سلطنت رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تا آغاز سلطنت محمدرضا شاه در مرداد سال ۱۳۳۲، قدرت در بین ۵ قطب دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم جابجا می‌شد. هریک از این قطب‌های قدرت کشمکش‌های درونی خاص خود را داشتند. مشاوران غیرنظامی خواهان دموکراسی مشروطه حقیقی و افسران ارتشی علاقه‌مند به ایجاد مجدد استبداد قدرتمند بودند. مجلس به جناح‌های محافظه‌کار، لیبرال، تندرو و نیز طرفداران انگلیس، امریکا و شوروی تقسیم می‌شد. کابینه وزرای را دربرمی‌گرفت که مقام خود را به دربار و یا یکی از جناح‌های مجلس و یا قدرت‌های خارجی مدیون بودند. قدرت‌های خارجی نیز بعد از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، دشمن و مخالف یکدیگر شده بودند. این مراکز قدرت بیشتر درگیری‌های خود را به درون کابینه کشاندند که نتیجه آن بی‌ثباتی دائمی در این نهاد بود. در دوره رضاشاه تنها ۷ نخست‌وزیر، ۱۰ کابینه و ۵۰ وزیر که ۱۹۸ منصب را اشغال کرده بودند، به صحنه سیاسی وارد شدند، در حالی که در ۱۳ سال بعدی ۱۲ نخست‌وزیر، ۳۱ کابینه و ۱۴۸ وزیر که ۴۰۰ پست وزارت را در دست گرفتند، به میدان آمدند. به طور میانگین نخست‌وزیران ۸ ماه و کابینه‌ها کمتر از ۵ ماه بر سر کار بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ص ۲۰۹-۲۰۸). تغییر پی‌درپی کابینه‌ها نشان‌دهنده عدم ثبات سیاسی و تحمیل تصمیمات بیگانگان به کشور است. با توجه به اینکه در این مقطع بهترین فرصت ممکن برای نوسازی سیاسی بود، بی‌ثباتی کابینه‌ها باعث از دست رفتن این فرصت عظیم گردید. جدول (۱) بی‌ثباتی سیاسی و ناتوانی کابینه‌ها را در این دوره نشان می‌دهد.

جدول ۱- کابینه‌های دوره جنگ در ایران (نجفی و فقیه حقانی، ۱۳۸۳، ص ۴۶۲)

نام کابینه	تاریخ تشکیل	تاریخ سقوط	مدت کابینه
کابینه محمدعلی فروغی	شهریور ۱۳۲۰	اسفند ۱۳۲۰	۶ ماه
کابینه سهیلی	اسفند ۱۳۲۰	مرداد ۱۳۲۱	۵ ماه
کابینه احمد قوام	مرداد ۱۳۲۱	بهمن ۱۳۲۱	کمتر از ۶ ماه
کابینه سهیلی	بهمن ۱۳۲۱	اسفند ۱۳۲۲	اندکی بیش از یک سال
کابینه ساعد	اسفند ۱۳۲۲	آبان ۱۳۲۳	۸ ماه
کابینه سهام‌السلطنه بیات	آبان ۱۳۲۳	فروردین ۱۳۲۴	حدود ۴ ماه
کابینه ابراهیم حکیمی	اردیبهشت ۱۳۲۴	خرداد ۱۳۲۴	حدود ۲ ماه
کابینه صدرالاشرف	خرداد ۱۳۲۴	مهر ۱۳۲۴	حدود ۴ ماه
کابینه ابراهیم حکیمی	آبان ۱۳۲۴	دی ۱۳۲۴	حدود ۴ ماه

تأسیس دولت و اداره امور در ایران در دوره جنگ یک مصیبت محسوب می‌شد. فردی که می‌خواست نخست‌وزیر شود، باید حمایت آمریکا، شوروی و انگلیس را که اشغالگران کشور خودش بودند، جلب می‌کرد و بدون مخالفت با خواسته‌های آنها، اقدامات خود را انجام می‌داد. از سوی دیگر، طبق قانون اساسی، دولت تشکیل شده باید از مجلس رأی اعتماد می‌گرفت، اما در مجلس ایران اختلاف ایجاد می‌شد و هیچ حزب سیاسی کرسی‌های کافی برای تأسیس دولت نداشت، بنابراین، همه اینها باعث می‌شد که دولت‌ها برای مدت کوتاهی دوام بیاورند (Stüleyman, 2010, p. 118). به طور کلی از تاریخ اشغال ایران به دست متفقین، سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشور به دست سفارتخانه‌های شوروی، انگلیس و آمریکا افتاد. متفقین با دخالت در امور داخلی کشور و درخواست‌های متناقض، زمینه سقوط کابینه‌های متعددی را فراهم آوردند.

پس از اتمام جنگ نیز این روند ادامه داشت. اگرچه متفقین بعد از اشغال ایران با امضای معاهده‌ای در سال ۱۹۴۲ متعهد شدند که شش ماه پس از پایان جنگ، نیروهای خود را از ایران خارج کنند (Samii, 1987, p. 97). با این وجود، شوروی از ایران خارج نمی‌شد. شوروی که در جریان اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، بنیان سیاسی و نظامی تأسیس دو حکومت کمونیستی و تجزیه‌طلب را در آذربایجان و کردستان بنا نهاده بود، برای تحصیل امتیاز نفت شمال، دست به حمایت از فرقه‌های تجزیه‌طلب فوق زد. رقابت شوروی، انگلیس و آمریکا برای تسلط بر منابع نفتی و موقعیت استراتژیک ایران، اوضاع آشفته ناشی از جنگ را آشفته‌تر کرد. ظرف مدت سه سال، در ایران دولت‌های بی‌ثباتی روی کار آمدند و سقوط کردند. در چنین اوضاعی مجلس پانزدهم که مجلس سرنوشت‌سازی بود، تشکیل شد. این مجلس وظیفه داشت: الف) مسئله نفت شمال را که موجب بروز بحران بین شوروی و ایران شده بود حل کند، ب) غائله آذربایجان را که به مرحله حساسی رسیده بود، به اتمام برساند، پ) به بحران‌های پس از جنگ مثل فقر، بیماری و مشکل نان پایان دهد (نجفی و فقیه حقانی، ۱۳۸۳، ص ۴۷۲). بنابراین، مشخص می‌شود که مجلس که مهم‌ترین یادگار دوره مشروطه و اساس و مبنای نهایی برای توسعه سیاسی است، نه تنها ثبات و همچنین هیچ استقلال و اختیاری برای اصلاحات نداشته، بلکه تحت شرایط جنگی ناگزیر تابع و آلت دست قدرت‌های اشغالگر بوده است. این روند مخصوص دوره جنگ نبود و حتی پس از اتمام جنگ نیز مهم‌ترین مسائلی که مجلس ملی درگیر آن شد، مرتبط با منافع قدرت‌های خارجی بود. مشخص است که این موارد در مجموع مانع توسعه سیاسی در دوره جنگ و حتی بعد از آن شده است. زمامداران ایران که حقارت اشغال در دو جنگ جهانی را چشیده بودند، قبل از هر چیزی به فکر توسعه قدرت نظامی بودند تا بتوانند با تهدیدات پاسخ دهند، بویژه آنکه در نظام دوقطبی بعد از جنگ

جهانی دوم، همسایه شمالی مهم‌ترین تهدیدی بود که متوجه ایران شده بود، زیرا شوروی با ایدئولوژی کمونیستی سعی در گسترش این ایدئولوژی به سایر کشورها و بویژه کشورهای همسایه داشت. از این‌رو محمدرضا شاه مهم‌ترین اقدامات خود را نه در نوسازی سیاسی، بلکه در افزایش قدرت نظامی در ارتباط با بلوک غرب بویژه امریکا نمود. بنابراین، با توضیحاتی که از نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک به دست می‌آید، ذهنیت زمامداران ایرانی به شدت امنیتی شده و راه نجات کشور را در قدرت نظامی می‌دیدند. ترس از بلوک شرق و قدرت شوروی، بویژه بر ذهن و قلب محمدرضا شاه پهلوی غلبه کرده بود، بویژه اینکه شاهد تلاش شوروی سابق برای تجزیه‌طلبی ایران بعد از جنگ نیز بود.

۳-۳. نوسازی سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم در ایران

بسیاری دوره جنگ جهانی دوم تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که منجر به سقوط دولت مصدق و تثبیت قدرت مطلقه شاه شد را دوره اوج دموکراسی در ایران می‌دانند که به برکت اشغال ایران شکل گرفت و معتقدند که اگر کودتا صورت نمی‌گرفت، دولت دموکراتیک در ایران تداوم یافته و تثبیت می‌شد. در هر صورت، جنگ جهانی دوم باعث کناره‌گیری اجباری رضاشاه از سلطنت شد. پسر رضاشاه که در بیست و یک سالگی رسماً شاه ایران شد، فاقد قدرت یا توانایی مقاومت در برابر نفوذ خارجی بر کنترل نفت، قدرت فزاینده مجلس و احزاب سیاسی بود (Evans, 2016, p. 18). در سال ۱۹۴۱ که ایران مورد تهاجم قرار گرفته بود، فعالیت احزاب سیاسی که در زمان رضا شاه متوقف و ممنوع شده بود، مجدداً مجاز شد. این پیامی بود که به احزاب سیاسی در ایران ارسال شد، به این معنی که ایران به دموکراسی تبدیل خواهد شد. بدیهی است که انگلیس و آمریکا در اتخاذ این تصمیم تأثیر داشتند و از این‌رو می‌خواستند مخالفت احتمالی علیه خود را تخفیف دهند. اگرچه محمدرضا شاه نگاه مثبتی به این مسائل نداشت، ولی اورل هریمن، نماینده آمریکا در تهران با شاه صحبت کرد که احزاب سیاسی و مجلس باید پس از برگزاری انتخابات، باز شود. شاه چنین بیان کرد: «دموکراسی در ایران غیر ممکن است». اما شاه هیچ قدرتی برای ایستادن در مقابل متفقین نداشت. علی‌رغم اکراه شاه، احزاب سیاسی اجازه گشایش یافتند و این اولین بار بود که ایران تا این حد به سلطنت مشروطه نزدیک شده بود. سازمان‌یافته‌ترین احزاب، حزب دموکرات میانه‌رو بودند. علاوه بر این، حزب اراده ملی تحت حمایت بریتانیا و حزب توده مورد حمایت شوروی، دیگر گروه‌های تأثیرگذار بودند (Süleyman, 2010, p. 114).

صاحب‌نظران از زوایای دیگری این مسئله را مطرح کرده‌اند. ساناساریان معتقد است: «جنگ جهانی دوم و خروج رضا شاه از کشور سبب ایجاد خلاء امنیتی شد و جو ناامنی و آشفتگی سیاسی بر کشور غالب گردید. با وجود اشغال ایران توسط متفقین، نسبت به ۲۰ سال گذشته، مردم از آزادی

بیان و آزادی گردهمایی بیشتری برخوردار شدند. کناره‌گیری رضا شاه منجر به افزایش ناگهانی تعداد احزاب سیاسی در ایران شد» (ساناساریان، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲). شرایط جدید با تدبیر و هدایت یک حکومت و مجلس مردمی می‌توانست نتایج مثبتی به بار آورد، اما اشغال کشور توسط نیروهای بیگانه و دخالت آنها در امورات کشور، این شرایط آزاد را به یک بی‌نظمی بزرگ تبدیل نمود. در پناه این بی‌نظمی‌ها ده‌ها نشریه، روزنامه و حزب سیاسی وارد عرصه فعالیت‌های اجتماعی کشور شدند. این نشریات و احزاب هرکدام به بهانه دفاع از یک جناح، نه تنها به ایجاد آرامش در کشور کمکی نکردند، بلکه بعضی به عنوان مدافع منافع قدرت‌های شوروی، انگلیس و امریکا وارد صحنه شدند (نجفی و فقیه حقانی، ۱۳۸۳، ص ۴۶۳).

آبراهامیان دوره اشغال ایران تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را دوره‌ای بی‌ثبات می‌داند که کشور دچار آشوب و بحران زیادی شده بود. به نقل از وی: «به عقیده برخی این بی‌ثباتی پیش‌درآمد هرج و مرج اجتماعی و از هم پاشیدگی ملی بود. عده‌ای دیگر نیز آن را نتیجه طبیعی ولی رنج‌آور دموکراسی سیاسی و مشارکت مردمی تلقی می‌کردند. در سال‌های پادشاهی رضاشاه، دولت گروه‌های ذی‌نفوذ را کنترل کرد، بر کشمکش‌های داخلی سرپوش گذاشت و جامعه را دگرگون ساخت. به بیانی دیگر، بر ساختار اجتماعی مسلط بود. اما در ۱۳ سال بعدی، ساختار اجتماعی به صورت صحنه کشمکش‌های شدیدی درآمد، این منازعات به صحنه سیاسی انتقال یافت و در نتیجه قالب و چارچوب نظام سیاسی دگرگون شد» (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ص ۲۰۹).

شاه تا سال ۱۳۲۶، خود را پادشاه مشروطه نشان می‌داد که سلطنت می‌کند، و نه حکومت، هرچند در پشت صحنه ارتش را اداره می‌کرد و اغلب در تضعیف یا تقویت وزرا نقش داشت، اما در سال ۱۳۲۷، آشکارا در سیاست مداخله می‌کرد و به عزل و نصب نه تنها وزرا، بلکه نخست‌وزیر نیز می‌پرداخت. در سال ۱۳۲۸، شاه به قدر کافی قدرتمند بود، تا مجلسی تشکیل داده و امتیازات قانونی خود را به زیان مجلس افزایش دهد. شاه اکنون نه تنها دوران آشفستگی سیاسی را از سر گذرانده بود، بلکه سلطنت را به صورت اصلی‌ترین نهاد کشور به صحنه آورده بود. قدرتی‌یابی روزافزون شاه دو علت عمده داشت: گسترش فزاینده نیروهای مسلح و توازن نیروها در مجلس. نیروهای مسلح که از ۶۵ هزار نفر در سال ۱۳۲۰ به ۱۰۲ هزار نفر در سال ۱۳۲۵ رسیده بود، در سال ۱۳۲۸، با کمک امریکایی‌ها، به ۱۲۰ هزار نفر رسید. در سال ۱۳۲۷ یکی از نمایندگان هشدار داد که: «این قانون کلی است که هر کس تفنگ‌های ملت را کنترل کند، سیاست ملت را نیز در دست خواهد داشت و شاه با نوسازی نیروهای مسلح، آزادی‌های قانونی کشور را بیشتر تهدید می‌کند» (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ص ۳۰۳). اما اینکه شاه به تفنگ بیش از آزادی قانونی اهمیت می‌داد، دلایل ساختاری داشت.

در مرحله نخست، خاورمیانه بر پایه نظام موازنه قدرت، بیشتر زیر نفوذ انگلیس و فرانسه بود؛ اما پس از پایان جنگ جهانی دوم و قدرت‌گیری تدریجی آمریکا و شوروی، این دو کشور واحدهای موجود در عرصه نظام بین‌الملل را با عنوان بلوک غرب و بلوک شرق بین خودشان تقسیم کردند. تعاملات منطقه‌ای نیز بر پایه نظم جدید شکل گرفت؛ به این معنا که ساختار دوقطبی الگویی از منازعه و همکاری را که ویژه این ساختار بود، در خاورمیانه ایجاد کرده بودند. ابرقدرت‌ها در نظام دوقطبی و در مناطقی مانند خاورمیانه، بیشتر تابع الگوی مداخله دوجانبه بودند و همین شرایط، این منطقه را در مقاطع گوناگون دچار بحران می‌کرد و می‌توان گفت، تعاملات خاورمیانه به شدت تابع مناسبات ابرقدرت‌ها بوده است. در نظام دوقطبی، خاورمیانه: (۱) به دو بخش طرفدار یا دشمن آمریکا و شوروی تقسیم شده بود، (۲) درون خرده‌نظام خاورمیانه، دولت‌ها به رادیکال و معتدل تقسیم شده بودند، (۳) بسیاری از موضوعات منطقه‌ای به شکلی با رقابت دو ابرقدرت پیوند خرده بود (مانند منازعات اعراب و اسرائیل، جنگ‌های داخلی لبنان و...). به این ترتیب کشورها می‌توانستند اتحاد خود با ابرقدرت‌ها را تغییر دهند (برای نمونه عراق). به علاوه، کشورهای خاورمیانه در نظام دوقطبی دارای دو انتخاب بودند (اسمعیلی و همکاران، ۱۴۰۲، ص ۸۶)؛ این دو انتخاب یا گرایش به شرق بود یا به غرب.

در نتیجه تاکتیک جدیدی که شوروی‌ها اتخاذ کرده بودند، شاه برای اولین بار خود را رو در روی تهدید حمایت شوروی از عناصر تندرو در خاورمیانه یافت که عمیقاً مخالف با شاه بودند. کشورهای مصر و عراق، مشخصاً در مقابل شاه سیاسی تهدیدکننده داشتند. البته هر دوی این حکومت‌های تندرو کاملاً مسلح و تحت حمایت شوروی بودند (فولر، ۱۳۸۷، ص ۱۸۶). بنابراین، در این مقطع شاه به دنبال افزایش قدرت نظامی برای مقابله با تهدیدات شوروی در مرزهای شمالی، و همچنین تهدیدات منطقه‌ای ناشی از گسترش کمونیسم در کشورهایی مانند مصر، سوریه و عراق بود که توانسته بودند رژیم پادشاهی را به رژیم کمونیستی بدل سازند. شاه سعی کرد هرچه بیشتر به آمریکا نزدیک شود و در این مسیر به دنبال متعهد کردن آمریکا برای تضمین استقلال و امنیت کشور بود. مشخص است که در مرحله اول شاه می‌بایست قدرت خود را در داخل تحکیم بخشید، و در مرحله دوم ارتش و نیروهای نظامی را به تسلیحات غربی مجهز سازد. کما اینکه بعدها با افزایش قدرت شاه، نقش ژاندارمی منطقه نیز به وی تعلق گرفت. شاه برای تحکیم قدرت خود در داخل به جای قدرتمند کردن مجلس، به فکر حمایت از نهاد سلطنت افتاد.

از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳، نخست‌وزیر عملاً کشور را کنترل می‌کرد. در سال ۱۹۵۳، یک کودتا با حمایت سیا، محمد مصدق را برکنار کرد. شاه در نهایت فرصتی یافت تا مانند رضاشاه قدرت را

تثبیت کند. پادشاه جدید با تلاش برای حمایت از دهقانان، کارگران و زنان و با تقویت مجدد اقتصاد، تلاش‌های پدرش را برای نوسازی بیشتر ادامه داد (Evans, 2016, p. 18). اشغال کشور در شهریور ۱۳۲۰ دو پایه از سه پایه نگهدارنده رژیم شاه، یعنی بوروکراسی و حمایت دربار را از بین برد. پشتیبانی نهادهای اداری و اجرایی، با مسئول شدن وزرا در برابر مجلس، از شاه گرفته شد. بنابراین شاه می‌کوشید تا حداقل باقیمانده ستون مرکزی، یعنی ارتش را نجات دهد. اگرچه شمار نفقات ارتش کاهش یافته و تضعیف شده بود، اما همان ارتش بزرگ‌ترین نهاد کشور، وسیله اصلی اجبار قانونی و منظم و منسجم‌ترین سازمان دولت بود. پس تا زمانی که مجلس به حفظ مصالحه با شاه گرایش داشت، ارتش می‌توانست از سلطنت پشتیبانی کند (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ص ۲۱۹). شاه وارث رژیم بود که از یک جنگ داخلی برآمده بود. برای فائق آمدن بر چالش‌های پیش‌رو نیاز به ارتش و نیروهای نظامی ضروری بود. جامعه‌ای که رضاشاه بنا کرد، آزادی‌های سیاسی را برای دستیابی به ثبات و مدرنیته قربانی کرد. پسر رضاشاه با تقویت قدرت سلطنت و به حاشیه راندن مجلس و حامیان آن تلاش می‌کرد مانند پدرش بر کشور حکومت کند (Evans, 2016, p. 18). همانطور که مطرح شد، مهم‌ترین مسئله تأثیرگذار بر این چرخش دموکراسی به تثبیت قدرت و سلطنت به ضرر مشروطه، جو امنیتی و هراس از تهدیدات ساختاری و منطقه‌ای بود.

محمدرضا شاه نخستین سال‌های حکومت خود را (۱۹۴۱)، با دو خاطره بد از مقاصد و توانایی‌های اتحاد شوروی نسبت به ایران آغاز کرد: هجوم به ایران و اشغال این کشور توسط اتحاد شوروی و بریتانیا در سال ۱۹۴۱، و وادار کردن رضاشاه به استعفاء، و حمایت شوروی از دو جمهوری جدایی طلب کمونیست در سال ۱۹۴۵. درک شاه از جدی بودن خطر شوروی او را وادار کرد که تعهد عمیق‌تر امریکا را، تا حد وابستگی به این کشور، جلب کند تا استقلال ایران را در مقابل تهدید اتحاد شوروی حفظ نماید (فولر، ۱۳۸۷، ص ۱۷۹). بر این اساس، شاه به دلیل هراس‌های اولیه خود از قدرت و مقاصد شوروی و حمایت مسکو از جنبش‌های تندرو منطقه‌ای، جهت‌گیری اساساً غیرمتعهد رضاشاه را نقض کرد و به سوی وحدت بیشتر با غرب حرکت نمود (فولر، ۱۳۸۷، ص ۱۷۸).

به طور کلی، با شروع جنگ جهانی دوم و در شرایط معضلات شدید اقتصادی و اجتماعی و امنیتی، طرح مباحث مربوط به نوسازی دور از ذهن می‌نمود. این جنگ باعث پرداختن دولت‌های مستقر به نیازهای نیروهای متفقین در جنگ و اشتغال به حل و فصل مشکلات معیشتی و معضلات اجتماعی در سال‌های بعد از آن بود. بنابراین، یک دوره طلایی از مقطعی که می‌باید صرف نوسازی شود، صرف مسائل امنیتی ناشی از جنگ و مسائل جانبی بعد از آن شد. در ادامه با شکل‌گیری بلوک شرق و غرب در قالب نظام دوقطبی، منطقه خاورمیانه نیز دچار این دوقطبی گردید و کشور تحت تأثیر

این فضای امنیتی واقع شد. محمدرضا شاه که شدیداً متأثر از ساختار جدید بین‌المللی و منطقه‌ای شده بود، ذهنیت امنیتی دائماً در حال افزایشی از تهدیدات شوروی و ناپیان منطقه‌ای‌اش داشت و به همین دلیل بیش از آنکه به سمت دموکراسی و نوسازی سیاسی پیش برود، علی‌رغم داشتن حمایت غرب برای نوسازی در ابعاد مختلف و تلاش برای مدرن کردن کشور به سبک غرب، در زمینه اصلاحات و نوسازی سیاسی اقدام خاصی نکرد. بر این اساس جنگ جهانی دوم و نظام دوقطبی بعد از آن با ایجاد فضای امنیتی باعث خروج کشور از ریلی بود که مشروطه برای نوسازی و اصلاحات سیاسی تدارک دیده بود. در ادامه به تأثیرات جنگ جهانی دوم بر نوسازی سیاسی در ترکیه پرداخته می‌شود.

۴. جنگ جهانی دوم و نوسازی سیاسی در ترکیه

نوسازی سیاسی در ترکیه که با فروپاشی امپراطوری عثمانی و تشکیل ترکیه نوین و با همت اصلاح‌گرانی مانند آتاتورک و به سبک غربی آغاز شد، روند خود را ادامه داد و با مشکلات و موانع ساختاری مواجه نشد. اساسی‌ترین متغیری که تفاوت نوسازی سیاسی در ترکیه و ایران را رقم زد، مربوط به جنگ جهانی دوم است. ایران که از سال‌های قبل از مشروطیت در اشغال نیروهای خارجی متأثر از موازنه قدرت در اروپا قرار داشت، هیچ‌گاه نتوانست به صورت کامل از شر اشغال و یا دخالت‌های قدرت‌های خارجی در امان باشد. حتی در دوره‌هایی که به نظر می‌رسید اوضاع مساعد است، قدرت‌های بزرگ با استفاده از عوامل و مهره‌های داخلی و یا احزاب حامی خود، در امور دخالت کرده و یا حتی فکر تجزیه‌طلبی داشتند. بنابراین، آنچه همواره در ایران مطرح بود، احساس ناامنی و نیاز به نظم، ثبات و امنیت بود. شاهان پهلوی و نخبگان حاکم به دلیل مواجهه با قدرت‌های خارجی و داخلی گریز از مرکز، همواره نیازمند اعمال زور و مشتاق افزایش قدرت نظامی بوده‌اند. اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و تغییرات ساختاری در نظام بین‌الملل از چند قطبی به دوقطبی، و همسایگی ایران با رژیم کمونیست شوروی سابق، بر احساس وجود تهدید دائمی افزود. این در حالی است که ترکیه در جنگ جهانی دوم مورد هجوم واقع نشد، اشغال نگردید و توانست با مدیریت شرایط، خود را از شر مصیبت‌های جنگ در امان نگاه دارد. این مسئله باعث شد تا این کشور بتواند به روند نوسازی خود، بویژه در ابعاد سیاسی با موفقیت ادامه دهد. در واقع نبود تهدیدهای امنیتی در ترکیه این کشور را به دموکراسی سوق داد، در صورتی که تهدیدات مداوم و شدید امنیتی برای ایران مانع عمده‌ای در گذار کشور از استبداد به مشروطه و دموکراسی گردید.

۴-۱. بی‌طرفی فعال و عدم ورود ترکیه به جنگ

ترکیه در طول جنگ جهانی دوم بی‌طرف بود. این جمله ساده، در حالی که به طور کلی درست

است، یک واقعیت پیچیده را پنهان می‌کند. برخلاف مثلاً سوئیس، ترکیه از نظر ایدئولوژیک یا قانون اساسی به بی‌طرفی متعهد نبود. در بیشتر جنگ جهانی دوم، بریتانیا به ترکیه فشار می‌آورد تا در کنار متفقین وارد جنگ شود. در پاسخ، ترکیه حاشیه رفت و از این‌رو در حاشیه ماند. به طور متعارف، این سیاست «بی‌طرفی فعال» به عنوان یک استراتژی ثابت توسط رئیس جمهور عصمت اینونو ارائه می‌شد. اینونو و مشاورانش در بهار ۱۹۴۰ به طور ناگهانی انتظارات و استراتژی‌های خود را تغییر دادند. پیش از آن، فرض او این بود که متحدان در جنگ پیروز خواهند شد و امنیت ترکیه را می‌توان با پیوستن به طرف برنده به بهترین نحو به دست آورد. برخلاف تجارب ۱۹۴۳-۱۹۴۴، در اواخر دهه ۱۹۳۰، این آنکارا و نه لندن بود که برای اتحاد با قدرت‌های غربی فشار می‌آورد، و انگلیس که از دشمنی عمدی با آنکارا اجتناب می‌کرد، از این مسئله طفره می‌رفت. در معاهده سه جانبه‌ای که در اکتبر ۱۹۳۹ با بریتانیا و فرانسه امضاء شد، دولت ترکیه به آرمان آنها متعهد بود و کاملاً آماده اجرای تعهدات خود در قبال آنها بود. مسکو تلاش‌های ترکیه برای ایجاد یک پیمان با بریتانیا و فرانسه در اواخر دهه ۱۹۳۰ را تأیید نکرد. با این حال، ترکیه ضمن تلاش برای تقویت دوستی با کشورهای غربی، تلاش‌هایی نیز برای جلب رضایت روس‌ها انجام داد (Çalış & Söker, 2019, p. 447). مورد ترکیه هم متغیر ساختاری و هم متغیرهای داخلی از جمله ذهنیت رهبران از نوع تهدیدها، فرصت‌ها و تصمیمات اخذ شده، بر تحولات این کشور مؤثر بود. دلایل زیادی برای پیوستن ترکیه در جنگ به گروه متحدین یا متفقین وجود داشت، ولی رهبران و نخبگان ترکیه تصمیم گرفتند این کشور را از مخاصمات به دور نگه دارند و همین مسئله باعث شد که ترکیه از تقابل قدرت‌های بزرگ با یکدیگر منفعت لازم را نیز دریافت کند.

نیمه اول سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ دوره‌هایی بود که در آن سیاست متعادل ترکیه به روشن‌ترین شکل تحقق یافت. به عنوان مثال، در ژانویه ۱۹۴۱، بریتانیا به ترکیه پیشنهاد کرد که به ایتالیا اعلان جنگ کند، که به دنبال آن درخواست دیگری برای جنگ علیه آلمان در صورت تهاجم نیروهای آلمانی به یوگسلاوی و بلغارستان انجام شد. تصمیم‌گیرندگان ترکیه به دلیل نگرش روسیه و همچنین ضعف نظامی ترکیه از ورود به جنگ خودداری کردند. ترکیه که تحت تأثیر موفقیت نظامی آلمان قرار گرفته بود، در سال ۱۹۴۱ تصمیم گرفت در روابط نزدیک خود با بریتانیا تجدیدنظر کند، تا بدون ترساندن آلمان، از منافع ملی خود محافظت نماید. دخالت ایتالیا در جنگ و تأثیرات محسوس جنگ در نزدیکی مرزهای ترکیه، منجر به اتخاذ یک استراتژی برای بقای فیزیکی شد. در این مرحله، ترکیه به جای پیروی از یک سیاست تهاجمی برای مقابله با تهدیدات، ترجیح داد با کشورهایی که تهدید بالقوه بودند، روابط خوب برقرار کند. برای این منظور، پیمان عدم تجاوز با بلغارستان در ۱۷ فوریه

۱۹۴۱ امضاء شد. علاوه بر این، ترکیه به بریتانیا هشدار داد که در صورت حمله نیروهای محور به یونان، مقابله به مثل نخواهد کرد. اکنون زمان دوری از متفقین بود. به عبارت دیگر، منافع ملی ترکیه، این کشور را از همراهی با انگلیس بازداشت. حمله آلمان به بلغارستان، یونان و یوگسلاوی که در بهار ۱۹۴۱ آغاز شد، ترس ترکیه را تأیید می‌کند. حتی زمانی که بریتانیا به ترکیه فرصت حمله موقت به خیوس، میتیلن و لمنوس را داد، ترکیه این فرصت را نادیده گرفت و با توجه به نتایج احتمالی، ترجیح داد چنین پیشنهاداتی را رد کند (Özden, 2013, p. 97). تنها هدف ترکیه حفاظت از کشور و ملت ترک در برابر نابودی احتمالی به هر قیمتی بود.

ترکیه پس از متحد شدن با بریتانیا در برابر تهدیدهای آلمان و ایتالیا در سال ۱۹۳۹، در سال ۱۹۴۱ شروع به ایجاد تعادل بین این دو قدرت کرد. ترک‌ها در حالی که به آلمانی‌ها چراغ سبز نشان دادند، اقداماتی را برای رضایت انگلیسی‌ها انجام دادند. به عنوان مثال، پس از تهاجم آلمان به بلغارستان، آنها قول دادند که در مورد یونان به بریتانیا کمک کنند، اما در تابستان ۱۹۴۱ یک پیمان عدم تجاوز با آلمان امضاء کردند. با وجود تمام تلاش‌های ترکیه، پیمان عدم تجاوز که با آلمان امضاء شد، برای ترساندن انگلیسی‌ها کافی بود. در این مقطع انگلیس از بی‌طرفی ترکیه و عدم گرایش به سمت آلمان راضی به نظر می‌رسید (Özden, 2013, p. 98). اولین هدف اینونو دور نگه داشتن ترکیه از جنگ به هر قیمتی بود. برای انجام این کار، او آماده بود تا در صورت لزوم از عمل‌گراترین ابزارها استفاده کند. وی هیچ مشکلی در فعال داشتن گزینه‌های خود با حرکت به سمت روابط نزدیک‌تر با طرف‌های مختلف متخاصم نمی‌دید.

برای او این امر برای حفظ آنچه «بی‌طرفی فعال ترکیه» می‌خواند، ضروری بود. این سیاست برای حفاظت از تمامیت ارضی ترکیه از طریق داشتن روابط نزدیک با آلمان و اتحاد جماهیر شوروی طراحی شده بود و در عین حال، هر دو قدرت را در فاصله نزدیک و دور از سرزمین‌های ترکیه نگه می‌داشت. ترکیه نه تنها از درگیری دور ماند، بلکه توانست در نتیجه روابط خود با هر دو اردوگاه متخاصم، از تجارت و کمک‌های بریتانیا و آلمان سود ببرد. در میان دولتمردان ترکیه این اتفاق نظر وجود داشت که ترکیه کشوری فقیر و خسته از جنگ‌های گذشته بوده و برای التیام زخم‌های این کشور، یک دوره طولانی صلح لازم است (Gökay, 2021, p. 846). حتی در این مقطع که به نظر می‌رسید شوروی مهم‌ترین دشمن ترکیه است، این کشور سعی در حفظ روابط دوستانه با شوروی داشت.

در اواخر جنگ، در پی پیروزی‌های کلیدی علیه نیروهای آلمانی، رهبری شوروی موضع خود را تغییر داد و شروع به اعمال فشار بر ترکیه کرد. بر این اساس، روابط شوروی و ترکیه تا مارس ۱۹۴۵ که معاهده دوستی با ترکیه در سال ۱۹۲۵ را محکوم کرده و خواستار ایجاد پایگاه در منطقه تنگه‌ها و

بازگرداندن قارص و اردهان به اتحاد جماهیر شوروی شد، به طور قابل توجهی از حالت دوستانه خارج شد. پس از چنین خواسته‌هایی، دولت ترکیه تصمیم به دور شدن از شوروی گرفت و از آمریکا درخواست کمک کرد (Gökay, 2021, p. 845). این مسئله و همچنین ایجاد ساختار دوقطبی بعد از پایان جنگ جهانی دوم و ضرورت اتخاذ یکی از راهبردهای گرایش به شرق یا غرب، ترکیه را به سمت دور شدن از شوروی و تمایل به غرب هدایت کرد. علاوه بر این ترجیحات واقع‌بینانه، غربی شدن جمهوری جدید مبتنی بر یک انتخاب هنجاری بود. بنیانگذاران ترکیه «مدرنیزاسیون» را با اشاره به تلاش برای «رسیدن به سطح تمدن معاصر» تعریف کردند. با در نظر گرفتن غرب به عنوان الگوی تمدنی برای تحول ترکیه، تدوین سیاست خارجی ترکیه به طور قاطع این کشور را به عنوان بخشی از نهادهای غربی مانند سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در سال ۱۹۴۸، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و شورای اروپا در سال ۱۹۴۹ وارد اردوگاه غرب کرد (Çoban Oran, 2018, p. 23). بنابراین، روند نوسازی سیاسی در ترکیه متأثر از جنگ جهانی دوم، در ارتباط با غرب، ادامه پیدا کرد.

۴-۲. نوسازی سیاسی پس از جنگ جهانی دوم در ترکیه

در طول دوره بین سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۶۰، جنگ سرد از طریق ایجاد نهادها و پیمان‌های جدید برای مهار اتحاد جماهیر شوروی، ساختار بندی و نهادینه شد. در این دوره روابط ترکیه و آمریکا در زمینه‌های مختلف نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی توسعه یافت. اما سه گام کلیدی در سیاست خارجی ترکیه که دکتترین ترومن، طرح مارشال و عضویت در ناتو بودند، موقعیت این کشور را در سیستم بین‌المللی پس از جنگ تحکیم کردند. در این مقطع دولت حزب دموکرات، سیاست خارجی خود را با سیاست خارجی آمریکا هماهنگ کرد. آمریکایی‌سازی سیاست خارجی در جنگ سرد به طور همزمان تلاش‌هایی را برای دموکراسی‌سازی در سیاست داخلی ترکیه به همراه داشت. روند ساخت دموکراسی ترکیه با تلاش آنکارا برای بخشی از نظم نوین جهانی شکل گرفته توسط رهبری آمریکا علیه شوروی آغاز شد. یک هفته پس از اعلامیه رابرت شومان در مورد اروپای متحد، ترکیه اولین انتخابات آزاد و عادلانه را در ۱۴ می ۱۹۵۰ تجربه کرد. اولین انتخابات رقابتی واقعی در سیاست ترکیه باعث شد که حزب اپوزیسیون سابق حزب دموکرات، ۵۳ درصد از آرای مردم را به دست آورد و اکثریت قابل توجهی را در پارلمان کسب کند (Çoban Oran, 2018, p. 23). بدین ترتیب رژیم جمهوری تک‌حزبی، به سمت دموکرات شدن گام برداشت. اگرچه جنگ جهانی دوم، ترکیه را درگیر ساخت، ولی یک دلیل اساسی برای گرایش از رژیم تک‌حزبی به چندحزبی ایجاد نمود.

اگرچه ترکیه در جنگ بی طرف بود، اما تقریباً یک میلیون نفر در شرایط آماده‌باش برای جنگ به سر می‌بردند. این فضای جنگی اقتصاد مبتنی بر کشاورزی، کشور را تحت تأثیر قرار داد و باعث

بیگانگی مردم از دولت تک‌حزبی شد. وضعیت نامناسب اقتصاد و شک و تردید و حدس و گمان در مورد نظام بین‌الملل پس از جنگ، ترکیه را وادار کرد تا سیاست خارجی مستقل خود را ترک و غرب‌گرایی و به معنای واقعی کلمه آمریکایی‌سازی را به عنوان جهت‌گیری بین‌المللی ترکیه انتخاب کند (Coban Oran, 2018, p. 22). به طور کلی، در پایان جنگ جهانی دوم، نظام سیاسی ترکیه طی یک دوره پنج ساله از دیکتاتوری به دموکراسی تغییر کرد. گذار ترکیه به سیستم چندحزبی بخشی از دومین موج جهانی دموکراسی‌سازی پس از جنگ جهانی دوم بود (Yenen & Zürcher, 2023, p. 19). دهه‌های پرتلاطم جنگ سرد، راه را برای زمینه‌ای دموکراتیک‌تر و از نظر فرهنگی متنوع‌تر در روابط دولت-جامعه در ترکیه باز کرد، اما تحولات سریع اجتماعی-اقتصادی و رادیکال‌سازی ایدئولوژیک در این کشور منجر به بی‌ثباتی سیاسی گردید (Yenen & Zürcher, 2023, p. 11). مسئله دیگر این است که با فروپاشی رژیم‌های فاشیستی، این ایدئولوژی جذابیت خود را از دست داد و طرد شد. به اعتقاد بسیاری از تحلیل‌گران، رژیم جمهوری تک‌حزبی ترکیه نیز شبیه رژیم‌های فاشیستی بود که اکنون می‌باید طرد می‌شد. آتاتورک با افراد، گروه‌ها و نهادهایی که در مقابل اصلاحات غرب‌گرایانه مخالفت داشتند، به صورت مصمم ایستاد و با استفاده از ارتش، آنها را سرکوب کرد. بدین ترتیب بر تمام بخش‌های جامعه، از اقتصاد گرفته تا فرهنگ و سیاست چیره شد. همه این نهادها در راستای رسیدن به هدف متعالی «رسیدن به تمدن متمدن مترقی معاصر» قرار داشتند. بعد از مرگ آتاتورک، عصمت اینونو که برخلاف آتاتورک کاریزمای لازم را نداشت، عناوین «قائم ملی» و «رئیس دائمی» حزب را اتخاذ نموده و عملاً به یک رژیم فاشیستی شکل داد. شعار حزبی وی نیز مانند شعار افرادی مانند هیتلر و موسولینی، «یک حزب، یک ملت، یک رهبر» بود. در کل دوره اینونو دولت بسیار شدیدتر از سابق، در تمام شئون زندگی مردم دخالت می‌کرد. اولین پیامد جنگ جهانی دوم شکست و اضمحلال رژیم‌های فاشیستی جبهه متحدین بود. این مسئله اثرات خود را در ساختار سیاسی ترکیه نیز برجای گذاشت. در این مرحله نخبگان سیاسی ترکیه جهت همسو شدن با فاتحان جنگ جهانی دوم و با رؤیای سر تا پا غربی شدن، چاره‌ای جز پذیرش اصول دموکراتیک غرب را نداشتند. از این رو با اعمال یک‌سری اصلاحات در ساختار سیاسی ترکیه، نظام تک‌حزبی را به نظام چندحزبی تغییر دادند (زاهدی و همکاران، ۱۳۹۷، ص ۱۸۱-۱۸۰).

بنابراین، جنگ جهانی دوم در پیشبرد دموکراسی در ترکیه تأثیرگذار بوده است. همان‌گونه که جنگ جهانی اول به عنوان یک کاتالیزور عمل کرد تا ترکیه به یک دولت-ملت با هویت ترک تبدیل شده و کمک کرد تا فردی به اسم آتاتورک ظهور کرده و نوسازی به سبک غربی را انجام دهد، جنگ جهانی دوم نیز کمک کرد تا بذره‌های دموکراسی پاشیده شده در جنگ جهانی اول جوانه زند و به بار نشیند.

این جنگ با تمام آسیب‌ها و لطماتی که به کشورهای مختلف زد، برای ترکیه مفید واقع شد؛ زیرا نه تنها این جنگ دامن ترکیه را نگرفت، بلکه با نخبگان ترک توانستند با مدیریت اوضاع و با سیاست‌های هوشمندانه، از همه طرف‌های درگیر در جنگ کسب امتیاز کنند و منافع خود را به پیش برند. بعد از جنگ نیز به بلوک غرب وارد شده و متأثر از اروپا و آمریکا به سمت ایدئولوژی لیبرال دموکراسی سوق پیدا کنند. این در حالی است که ایران همزمان درگیر در جنگ، اشغال و ویران شد. این مسئله نه تنها در طول جنگ، بلکه در سال‌های بعد نیز ادامه یافت. همسایگی ایران با شوروی و سابقه این کشور در اشغال ایران و همچنین تلاش در تجزیه ایران چه در جنگ جهانی اول و چه دوم، ذهنیت تماماً امنیتی نسبت به تهدیدات شوروی را در زمامداران ایرانی ایجاد کرد. ترس از شوروی باعث تلاش برای مسلح شدن و پناهنده شدن به دامن آمریکا و غرب بود، ولی این گرایش به غرب با گرایش به غرب ترکیه تفاوت داشت؛ زیرا ایران از بیم شوروی به آمریکا پناه برد، ولی ترکیه برای پیشرفت و توسعه بیشتر. به همین دلایل نوسازی سیاسی در دو کشور مسیری متفاوت طی کرد.

۵. نتیجه‌گیری

اگرچه جنگ جهانی اول باعث روی کار آمدن آتاتورک و رضاشاه شد، که به سبک غربی و به شیوه‌ای اقتدارگرایانه شروع به نوسازی کردند، ولی روند نوسازی در دو کشور به شکل متفاوتی طی شد. رضاشاه که بر ویرانه‌های جنگ جهانی اول قدم نهاده بود، برای غلبه بر ویرانی‌ها، گسست‌ها و ناامنی‌ها، نیاز به استفاده از زور داشت، و پیامد آن ایجاد استبداد بود. ولی در ترکیه بروکراسی دست نخورده و سابقه مدرنیزاسیون به کمک آتاتورک آمد تا بتواند به مدرن‌سازی کشور بپردازد. جنگ جهانی اول باعث گرایش ایران به سمت مسائل امنیتی و گرایش ترکیه به سمت توسعه بوده است. این روند در جنگ جهانی دوم نیز تکرار شد. اینکه ایران باز هم اشغال شد و مجدداً همه زیرساخت‌ها، منابع و ظرفیت‌های این کشور در خدمت اهداف جنگی متفقین قرار گرفت، یک مسئله است، و اینکه این جنگ و تهدیدات ساختاری بعد از جنگ چگونه برداشت و ذهنیت امنیتی رهبران و نخبگان ایرانی را شکل داد، مسئله‌ای دیگر است. اگرچه جنگ جهانی دوم روند نوسازی در ایران را که توسط رضاشاه شکل گرفته بود، از بین برد، ولی این جنگ که باعث برکناری رضاشاه و روی کار آمدن محمدرضا شاه شده بود، از همان ابتدا برداشت شاه جوان را از تهدیدات و منافع ساختاری، اصلاحات و نوسازی تغییر داد. شاه به چشم خود شاهد قدرت‌نمایی قدرت‌های بزرگ، عدم تخلیه ایران، تلاش برای تجزیه کشور، تلاش برای کسب امتیاز نفتی با زور، هرج و مرج ناشی از عدم وجود حاکمیت قوی بعد از خروج رضاشاه از کشور و... بود. بدین لحاظ تغییرات ساختاری و شکل‌گیری نظام دوقطبی در جهان و تأثیر این تغییرات بر منطقه خاورمیانه و اشاعه ایدئولوژی کمونیستی در

خاورمیانه که تهدیدی واقعی برای نظام شاهنشاهی محسوب می‌شد، و همچنین مجاورت با شوروی، بیش از آنکه فرصت‌های ساختاری را برای رهبران و نخبگان ایرانی آشکار کند، عیان‌کننده تهدیدات سیستمی و ساختاری بود. شاه ایران و نخبگان حامی وی تنها راه نجات از تهدیدات ساختاری را در افزایش قدرت نظامی و پناه بردن به تضمین‌های امریکا برای مقابله با تهدیدات می‌دیدند. بنابراین، باز هم مانند دوره رضاشاه، نوسازی سیاسی قربانی ایجاد نظم، ثبات، امنیت و آرامش در کشور شد، ولی تهدیدات و منافع ساختاری برای ترکیه به گونه‌ای متفاوت ایجاد گردید. در این میان ذهنیت و برداشت نخبگان ترک از نوع تهدیدات و فرصت‌های ساختاری، نقش اساسی در مدیریت شرایط داشت.

ترکیه در طول جنگ جهانی دوم با تهدیدات نظامی آلمان و اتحاد جماهیر شوروی روبرو بود. بریتانیا، آلمان و اتحاد جماهیر شوروی همگی فشارهای شدیدی را بر ترکیه وارد کردند تا سیاستی را مطابق با منافع آنها دنبال کند. دولت ترکیه وضعیت غیرمتخاصم خود را در قالب بی‌طرفی فعال حفظ کرد و بسیار مراقب بود تا به نفع یا زیان هیچ کشوری وارد درگیری نشود. ترکیه نه تنها از درگیری دور ماند، بلکه توانست در نتیجه روابط مدیریت شده خود با هر دو اردوگاه متخاصم، از تجارت و کمک‌های بریتانیا و آلمان سود ببرد. در میان دولتمردان ترکیه این اتفاق نظر وجود داشت که ترکیه کشوری فقیر و خسته از گذشته است و برای التیام زخم‌های خود، به یک دوره طولانی صلح نیاز دارد. بنابراین، اثرات ساختاری به دلیل نوع برداشت رهبران و نخبگان دو کشور بر روند نوسازی، متفاوت بود. نظام دوقطبی نیز باعث گرایش بیشتر ترک‌ها به ایدئولوژی کمالیستی در مسیر به نزدیکی بیشتر با غرب و در نتیجه گذار از نظام جمهوری تک‌حزبی به چندحزبی بود. در این مسیر در سال‌های بعد هدف ترکیه ادغام در اتحادیه اروپا بود، در این مسیر می‌بایست به اصول و شرایط اتحادیه از جمله نوسازی سیاسی ملزم بوده و اصلاحات لازم را در این زمینه انجام می‌داد. به همین دلیل مسیر نوسازی سیاسی در دو کشور کاملاً متفاوت طی شد. با این حال، به نظر می‌رسد که موارد ایران و ترکیه به این فرضیه تئوری مدرنیزاسیون اعتبار می‌دهد که نوسازی فرآیندی درون‌زا است و مسیر آن توسط مکانیسم و نیروهای داخل یک کشور تعیین می‌شود. در حالی که دولت و نخبگان ایران و ترکیه همواره در تلاش‌های نوسازی خود تحت تأثیر عوامل برون‌زا مانند جنگ‌های جهانی و فعالیت‌های کشورهای قدرتمند قرار داشتند، آنها قدرت و نفوذ قابل توجهی بر نوسازی کشورهای خود اعمال کردند و مسیر آن را تا حد زیادی شکل دادند. اگرچه جنگ جهانی دوم تأثیرات بلاشکی بر نحوه نوسازی در دو کشور داشت، ولی این نخبگان و رهبران دو کشور بودند که توانستند با درک و برداشتی متفاوت، و با اتخاذ تصمیمات حیاتی در بزنگاه‌های مهم، مسیر اصلاحات و نوسازی را مشخص کرده و یا تغییر دهند. بنابراین، علاوه بر شرایط و الزامات ساختاری بین‌المللی و منطقه‌ای، نقش و اهمیت رهبران و نخبگان نیز در این مسیر دارای اهمیت زیادی است.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴). *ایران بین دو انقلاب، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی. تهران: نشر نی، چاپ یازدهم.
- اسمعیلی، علی؛ شهریاری، محمدعلی؛ پارسا، محمد (۱۴۰۲). تحولات قطب‌بندی نظام بین‌الملل و امنیت خاورمیانه (۲۰۲۱-۱۹۸۰). *پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل*، ۱۱(۲)، ص ۹۸-۸۰.
- زاهدی، نسا؛ سرپرست سادات، ابراهیم؛ امینی، سعید (۱۳۹۷). همه‌پرسی ۲۰۱۷ ترکیه و آینده ثبات سیاسی و دموکراسی. *پژوهش‌های راهبردی سیاست*، ۷(۲۷)، ص ۱۹۷-۱۷۳.
- ساناساریان، الیز (۱۳۸۴). جنبش حقوق زنان در ایران، طغیان، افول و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷. ترجمه نوشین احمدی خراسانی. تهران: نشر اختران.
- غلام‌نیا، هادی؛ پیرمحمدی، سعید (۱۳۹۹). تحول در سیاست منطقه‌ای امارات متحده عربی رهیافت محمد بن زاید. *آفاق امنیت*، ۱۳(۴۹)، ص ۱۴۵-۱۱۵.
- فلور، گراهام (۱۳۸۷). *قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.
- مجد، محمدقلی (۱۳۹۵). *پل پیروزی، سرزمین قحطی، ایران در جنگ جهانی دوم*، ۱۳۲۴-۱۳۲۰. ترجمه علی فتحعلی آشتیانی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- نجفی، موسی؛ فقیه حقانی، موسی (۱۳۸۳). *تاریخ تحولات سیاسی ایران، بررسی مؤلفه‌های دین، حاکمیت، مدنیت و تکوین دولت- ملت در گستره هویت ایران*. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ سوم.
- Beqa, M. (2017). Neoclassical Realism: Its Promises and Limits as a Theory of Foreign Policy. *European Academic Research*, 5(1), p. 316-330.
- Çalış, Ş. & Söker, Ç. (2019). Turkish Foreign Policy During the Second World War: Neutrality, Diplomacy and Statecraft. *SUTAD, Aralık*, No. 47, p. 445-463.
- Çoban Oran, F. (2018). The Role of External Relations in Turkish Democracy History. *ÜİİD-IJEAS*, No. 21, p. 21-32.
- Elman, C. (2007). *Realism, in Martin Griffiths, ed. International Relations Theory for the Twenty First Century*. London: Routledge.
- Feng, L. & Ruizhuang, Zh. (2006). The Typologies of Realism. *Chinese Journal of International Politics*, Vol. 1, p. 109-134.
- Gilman, N. (2007). *Mandarins of the Future: Modernization Theory in Cold War America*. Johns Hopkins University Press. Available at: <https://www.press.jhu.edu/books/title/1928/mandarins-future>
- Gökay, B. (2021). Turkish Neutrality in the Second World War and Relations with the Soviet Union. *Journal of Balkan and Near Eastern Studies*, 23(6), p. 845-853.
- Homk Evans, E.J. (2016). Political Modernization in Atatürk's Turkey and The Shah's Iran and the Struggle for Meaning". Senior Projects Spring. *Bard College, Bard Digital Commons*. Available at: https://digitalcommons.bard.edu/senproj_s2016/256.
- Lobell, S.E. (2009). *Threat Assessment, The State, and Foreign Policy*. In: Neoclassical

- Realism, the State, and Foreign Policy. Cambridge: Cambridge University Press.
- Özden, H. (2013). The Diplomatic Maneuvers of Turkey in World War II. *Karadeniz Araştırmaları*, No. 37, p. 91-110.
- Samii, K.A. (1987). Truman against Stalin in Iran: A Tale of Three Messages. *Middle Eastern Studies*, 23(1), p. 95-107.
- Shweller, R.L. (2003). The Progressiveness of Neoclassical Realism. *International Security*, 29(2), p. 22-43.
- Süleyman, E. (2010). The Invasion of Iran by the Allies during World War II. *Codrul Cosminului*, 16(2), p. 109-132.
- Waltz, K. (1979). *Theory of International Politics*. University of California, Berkley.
- Wieclawski, J. (2011). Contemporary Realism and the Foreign Policy of the Russia Federation. *International Journal of Business and Social Science*, 2(1), p. 170-180.
- Yenen, A. & Zürcher, E.-J. (2023). *Fragments from a Century: A History of Republican Turkey, 1923–2023*. Available at:
<https://www.amazon.com/Hundred-Years-Republican-Turkey-Fragments/dp/9087284101>